

کلیات سعدی

مصلح الدین سعدی

به تصحیح

محمد علی فروغی



انتشارات هرمس



انتشارات هرمس (وابسته به مؤسسه شهر کتاب)
تهران، خیابان ولی عصر، بالاتر از میدان ونک، شماره ۱۳۳۷ - تلفن: ۸۸۷۹۵۶۷۴

کلیات سعدی

مصلح‌الدین سعدی

به تصحیح محمدعلی فروغی

نمونه‌خوانی: ارغوان غوث

طرح جلد: واحد گرافیک هرمس

چاپ اول: ۱۳۸۵

تیراژ: ۱۵۰۰۰ نسخه

چاپ و صحافی: سازمان چاپ و انتشارات وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی
همه حقوق محفوظ است.

سعدی، مصلح بن عبدالله، ۱۶۹۱ ق.

کلیات سعدی، - تهران: هرمس، ۱۳۸۵.

شش ۱۴۰۶ ص.

فهرست‌نویسی بر اساس اطلاعات فیبا (فهرست‌نویسی پیش از انتشار).

۱. شرفارسی - قرن ۷ ق. ۲. نثر فارسی - قرن ۷ ق. الف. عنوان.

۸۶۱/۳۱

PIR ۵۲۰۰

ی/۵۵۲ س

۸۰-۲۳۹۹۸ م

۱۳۸۵

پیشگفتار

از دوپست سال پیش تاکنون، آثار سعدی چه به طور جداگانه و چه به صورت مجموعه و تحت عنوان کلیات، نخست در هندوستان و سپس در ایران بارها و بارها چاپ شده است. نخستین چاپ انتقادی کلیات در سال ۱۳۱۶ به کوشش شادروان عباس اقبال آشتیانی انجام گرفت (تهران، کتابفروشی ادب، ۱۳۱۶) و دومین چاپ انتقادی به تصحیح شادروان محمدعلی فروغی منتشر شد (۱۳۲۰) و از آن تاریخ تاکنون تقریباً همه چاپهای متنوع آن در واقع تجدید چاپ یا بر پایه همان ویراست بوده است. البته، در این فاصله چند چاپ انتقادی دیگر به بازار عرضه شده، مانند چاپ حبیب بغیابی — که خود در کار تصحیح و مقابله اثر فروغی نیز با وی همکاری داشته است — چاپ بهاءالدین خرمشاهی (ویراست دوم، ۱۳۷۵) و یکی دو چاپ دیگر، و باید افزود که هر یک از این چاپها از مزایای ویژه خود برخوردار است؛ و این علاوه بر چاپهای معدود انتقادی گلستان و بوستان به اهتمام دیگر پژوهشگران ادب فارسی بوده است. اخیراً نیز چاپ تقریباً انتقادی منقحی از غزلهای سعدی به اهتمام کاظم برگنسی انتشار یافته است (انتشارات فکر روز، ۱۳۸۳). کلیات چاپ فروغی با همه ارزش تقدّم و ویرایش عالمانه آن، کاستیهای بسیاری دارد که ارائه چاپ انتقادی نویی از آن را سخت مورد نیاز می‌سازد، تا چه زمانی و با چه امکانات مادی و معنوی بسنده‌ای، [فردی] از خویش برون آید و کاری بکند.

چاپ حاضر کلیات سعدی نیز، در متن، بر پایه چاپ محمدعلی فروغی آماده‌سازی شده است (بجز چند مورد انگشت‌شماری که به ضرورت بر اساس نسخه‌بدل‌های دیگر — که ویراستهای دیگر آورده‌اند — تغییر یافته‌اند). و اما در تنظیم بخشهای کتاب — بجز گلستان و بوستان — از الگوی برگزیده فروغی پیروی نشده و به جای آن الگوی معمول در تقریباً همه دیوانهای شاعران دیگر به کار

گرفته شده است تا خواننده در استفاده از شعر سعدی و یافتن بیت یا غزل مورد نظر خود در آن، در جنبهٔ بخش‌بندی‌های ارزش - داورانهٔ فروغی در نماند.

بدین ترتیب، در تنظیم بخشهای کتاب، مطابق معمول، گلستان و بوستان در آغاز مجموعه قرار گرفته، و در پی آن همهٔ غزها (که در بخشهای بدایع، طبیات، غزهای قدیم و خواتیم آمده) در بخش ویژهٔ خود یکجا گرد آمده‌اند، بجز غزهایی که فروغی در بخش ملحقات آورده و به‌زعم وی و دیگران ظاهراً از آن سعدی نیستند - شاید نیز این آثار سروده‌های دوران نوجوانی او باشند که بعدها در مجموعه‌ها افزوده شده‌اند - و آوردن آنها در بخش غزها مطلوب نمی‌بود. این غزها در بخش قطعه‌ها آورده شده‌اند تا اگر خواننده‌ای را بدانها نیاز افتد، از دسترسش به دور نمانده باشند. همهٔ قصیده‌های فارسی در بخش قصیده‌ها آمده‌اند، و شعرهای کوتاهی که ظاهراً آغاز قصیده‌هایی بوده‌اند یا به اصطلاح تشبیهایی که به مرحلهٔ قصیده نرسیده‌اند، نیز به بخش قطعه‌ها افزوده شده‌اند. چند رسالهٔ نثر در پایان کلیات آمده که برخی از آنها از آن خود سعدی نیستند. این رساله‌ها در پایان مجموعه جای داده شده‌اند. مقدمهٔ بیستون که نخستین گردآورندهٔ کلیات سعدی است در آغاز بخش غزها قرار گرفته، و مقدمه‌های فروغی بر بخشهای گوناگون در پایان کتاب آمده، تا در عین حال که امانت رعایت می‌گردد، توضیحات فروغی در چگونگی الگوی برگزیده‌اش در آنها - که در این چاپ رعایت نشده‌اند - بلاموضوع تلقی نشده باشند. در متن این پیشگفتارها، ارجاعها برابر چاپ حاضر تغییر یافته و تنظیم شده تا برای خوانندگانی که از آن متنها استفاده می‌کنند، یافتن اصل غزها یا قصیده‌ها آسانتر باشد.

در ارائهٔ متن، چه نثر و چه شعر، از نشانه‌گذاری، مگر به ضرورت، پرهیز شده تا خواننده از تحمیل تلفظها و خوانشهای اختیاری آزار نبیند. در پایان کتاب نیز کشف‌الایات همهٔ شعرهای مجموعه افزوده شده است تا خواننده را در یافتن بیت مورد نظر یاری کند. امید است که این چاپ کلیات سعدی خوانندگان و دوستداران او را خوش آید و بر شادی روان وی افزاید.

هوشنگ رهنما

تهران - دی‌ماه ۱۳۸۴ خورشیدی

فهرست

گلستان

۲	دیباچه
۱۵	باب اول: در سیرت پادشاهان
۷۵	باب دوم: در اخلاق درویشان
۱۳۳	باب سوم: در فضیلت قناعت
۱۷۵	باب چهارم: در فواید خاموشی
۱۹۱	باب پنجم: در عشق و جوانی
۲۲۵	باب ششم: در ضعف و پیری
۲۳۹	باب هفتم: در تأثیر تربیت
۲۶۹	باب هشتم: در آداب صحبت

بوستان

۳۰۵	دیباچه
۳۰۷	ستایش پیغمبر صلی الله علیه و آله
۳۰۹	سبب نظم کتاب
۳۱۰	مدح ابوبکر بن سعد بن زنگی
۳۱۲	مدح سعد بن ابی بکر بن سعد
۳۱۵	باب اول: در عدل و تدبیر و رأی
۳۵۵	باب دوم: در احسان
۳۸۱	باب سوم: در عشق و مستی و شور
۴۰۱	باب چهارم: در تواضع
۴۲۷	باب پنجم: در رضا
۴۳۹	باب ششم: در قناعت
۴۵۱	باب هفتم: در عالم تربیت
۴۷۳	باب هشتم: در شکر بر عاقبت
۴۸۹	باب نهم: در توبه و راه صواب
۵۰۷	باب دهم: در مناجات و ختم کتاب

غزلیات

۵۱۷		مقدمه یستون
۵۲۱		غزلیات
۹۳۹		قصاید فارسی
۹۹۷		ترجیع‌بندها و ترکیب‌بندها
۱۰۱۵		رباعیات
۱۰۴۷		قطعه‌ها و تک‌بیت‌ها
۱۱۲۹		اشعار عربی
۱۱۴۹		رساله‌های منشور
۱۱۵۱		در تقریر دیباچه
۱۱۵۷		رساله نصیحة الملوک
۱۱۷۷		رساله در عقل و عشق
۱۱۸۱		در تربیت یکی از ملوک گوید
۱۱۸۵		مجالس پنجگانه
۱۲۰۷		تقریرات ثلاثه
۱۲۱۳		پیشگفتارهای مصحح بر کلیات
۱۲۱۵		پیشگفتار مصحح بر گلستان
۱۲۲۳		پیشگفتار مصحح بر بوستان
۱۲۲۹		پیشگفتار مصحح بر غزلیات، قصاید و...
۱۲۳۹		کشف‌الایات
۱۲۴۱		گلستان
۱۲۵۲		بوستان
۱۲۹۳		غزلیات
۱۳۶۰		قصاید فارسی
۱۳۷۲		ترجیع‌بندها و ترکیب‌بندها
۱۳۷۸		رباعیات
۱۳۸۳		قطعه‌ها و تک‌بیت‌ها
۱۴۰۰		اشعار عربی
۱۴۰۵		رساله‌های منشور

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

دیباچه

مَنّتِ خدای را عَزَّ و جَلَّ که طاعتش موجب قربت است و به شکر
اندرش مزید نعمت. هر نفسی که فرو می‌رود ممدّ حیات است و چون
برمی‌آید مفرّج ذات. پس در هر نفسی دو نعمت موجود است و بر هر
نعمتی شکری واجب.

از دست و زبان که برآید
کز عهدهٔ شکرش به در آید
إِعْمَلُوا آلَ دَاوُدَ شُكْرًا وَّ قَلِيلًا مِّنْ عِبَادَتِي الشُّكُور.

بنده همان به که ز تقصیر خویش
عذر به درگاه خدای آورد
ور نه سزاوار خداوندیش
کس نتواند که به جای آورد

باران رحمت بی حسابش همه را رسیده و خوان نعمت بی درینش همه
جا کشیده. پردهٔ ناموس بندگان به گناه فاحش ندرد و وظیفهٔ روزی به
خطای منکر نبرد.

ای کریمی که از خزانهٔ غیب
گبر و ترسا و وظیفه خور داری
دوستان را کجا کنی محروم
تو که با دشمن این نظر داری

فزاش باد صبا را گفته تا فرش زمردی بگسترده و دایه ابر بهاری را
فرموده تا بنات نبات در مهد زمین سپرورد. درختان را به خلعت
نوروزی قیای سبز ورق در بر گرفته و اطفال شاخ را به قدوم موسم
ربیع، کلاه شکوفه بر سر نهاده. عصاره نالی به قدرت او شهد فایق شده
و تخم خرمایی به تربیتش نخل باسق گشته.

ابر و باد و مه و خورشید و فلک در کارند
تا توانایی به کف آری و به غفلت نخوری
همه از بهر تو سرگشته و فرمانبردار
شرط انصاف نباشد که تو فرمان نهی

در خبر است از سرور کاینات و مفخر موجودات و رحمت عالمیان
و صفوت آدمیان و تتمه دور زمان محمد مصطفی صلی الله علیه و سلم.

شفیع مطاع نبی کریم
قسیم جسم نسیم و نسیم

چه غم دیوار امت را که دارد چون تو بشتیان
چه باک از موج بحر آن را که باشد نوح کشتیان

بَلِّغِ الْعِلْمَ بِكَمَالِهِ كَشَفَ الدُّجَى بِجَمَالِهِ
حَسَنَتِ جَمِيعِ خِصَالِهِ صَلُّوا عَلَيْهِ وَ آلِهِ

هرگاه که یکی از بندگان گنهکار پریشان روزگار دست انابت به امید
اجابت به درگاه حق جلّ و علا بردارد، ایزد تعالی در وی نظر نکنند.
بازش بخواند، باز اعراض کند. بازش به تضرع و زاری بخواند، حق
سبحانه و تعالی فرماید: یا ملائکتی قد استحييت بن عبدی و لیس له
غیری فقد غفرت له. دعوتش را اجابت کردم و حاجتش بر آوردم که از
سیاری دعا و زاری بنده همی شرم دارم.

کرم بین و لطف خداوندگار
گنه بنده کرده است و او شرمسار

عاکفان کعبه جلالش به تقصیر عبادت معترف که ما عبدناک حق
عبادتک و واصفان حلیه جمالش به تحیر منسوب که ما عرفناک حق
معرفتک.

گر کسی وصف او ز من پرسد
بیدل از بی نشان چه گوید باز
عاشقان کشتگان معشوقند
بسر نیاید ز کشتگان آواز

یکی از صاحبزادان سر به جیب مراقبت فرو برده بود و در بحر
مکاشفت مستغرق شده. حالی که از این معامله باز آمد، یکی از دوستان
گفت از این بستان که بودی ما را چه تحفه کرامت کردی؟ گفت به خاطر
داشتم که چون به درخت گل رزم دامن بر کنم هدیه اصحاب را چون
برسیدم بوی گلم چنان مست کرد که دامنم از دست برفت.

ای مرغ سحر عشق ز پروانه بیاموز
کآن سوخته را جان شد و آواز نیامد
این مدعیان در طلبش بی خبرانند
کآن را که خبر شد خبری باز نیامد

ای برتر از خیال و قیاس و گمان و وهم
وز هر چه گفته اند و شنیدیم و خوانده ایم
بجلس تمام گشت و به آخر رسید عمر
ما همچنان در اول وصف تو مانده ایم



ذکر جمیل سعدی که در افواه عوام افتاده است و صیت سخنش که در
بیض زمین رفته و قصب الجیب حدیثش که همچون شکر می خورند و
رقعه منشآتش که چون کاغذ زر می برند، بر کمال فضل و بلاغت او حمل
نتوان کرد؛ بلکه خداوند جهان و قطب دایره زمان و قائم مقام سلیمان و

ناصر اهل ایمان اتابک اعظم، مظفر الدّینا والدّین، ابوبکر بن سعد بن زنگی ظلّ الله تعالی فی ارضه رب ارض عنه و ارضه به عین عنایت نظر کرده است و تحسین بلیغ فرموده و ارادت صادق نموده، لاجرم کافه انام از خواص و عوام به محبت او گراییده‌اند که الناس علی دین ملوکهم.

زان‌گه که تو را بر من مسکین نظر است
 آنسارم از آفتاب مشهورتر است
 گر خود همه عیبهام بدین بنده در است
 هر عیب که سلطان بپسندد هنر است

گلی خوشبوی در حمام روزی
 رسید از دست محبوبی به دستم
 بدو گفتم که مشکمی یا عیبری
 که از بوی دلایسز تو مستم
 بگفتا من گلی ناچیز بودم
 ولیکن مدق با گل نشتم
 کمال هم‌نشین در من اثر کرد
 وگرنه من همان خاکم که هستم

اللهم متع المسلمین بطول حیاته و ضاعف جمیل حسناته و ارفع درجه اودانه و ولاته و دمر علی اعدائه و شناته بما تلی فی القرآن من آیاته اللهم آمن بلده و احفظ ولده.

لقد سعدالدنیا به دام سعده
 و آیده المولی بألویة النصر
 كذلك ینشأ لیسنه هو عرقها
 و حسن نبات الارض من کرم البذر

ایزد تعالی و تقدس خطه پاک شیراز را به هیبت حاکمان عادل و

همت عالمان عامل تا زمان قیامت در امان سلامت نگه دارد.

اقلیم پارس را غم از آسیب دهر نیست
تا بر سرش بود چو تویی سایه خدا
امروز کس نشان ندهد در بسیط خاک
مانند آستان درت مامن رضا
بر توست پاس خاطر بیچارگان و شکر
بر ما و بر خدای جهان آفرین جزا
یارب ز باد فتنه نگه دار خاک پارس
چندان که خاک را بود و باد را بقا



یک شب تأمل ایام گذشته می‌کردم و بر عمر تلف کرده تأسف
می‌خوردم و سنگ سراجۀ دل به الماس آب دیده می‌سفتم و این بیتها
مناسب حال خود می‌گفتم:

هر دم از عمر می‌رود نفسی
چون نگه می‌کنم غناید بسی
ای که پنجاه رفت و در خوابی
مگر ایسن پنج روز دریبایی
خجل آن‌کس که رفت و کار نساخت
کوس رحلت زدند و بار نساخت
خواب نوشین بامداد رحیل
باز دارد پیاده را ز سبیل
هر که آمد عمارتی نو ساخت
رفت و منزل به دیگری پرداخت
و آن دگر بخت همچین هوسی
وین عمارت بسر نبرد کسی

یسار ناپایدار دوست مدار
 دوستی را نشاید این غدار
 نیک و بد چون همی بیاید مرد
 خنک آن کس که گوی نیکی برد
 برگ عیشی به گور خویش فرست
 کس نیارد ز پس ز پیش فرست
 عمر برف است و آفتاب تموز
 اندکی ماند و خواجه غره هنوز
 ای تمیذت رفته در بازار
 ترسنت پُسر نیاوری دستار
 هر که مزروع خود بخورد به خوید
 وقت خرمش خوسه باید چید

بعد از تأمل این معنی مصلحت چنان دیدم که در نشیمن عزلت نشیمن
 و دامن صحبت فراهم چینم و دفتر از گفته‌های پریشان بشویم و من بعد
 پریشان نگویم.

زبان بریده به کنجی نشسته صم بکم
 به از کسی که نباشد زبانش اندر حکم

تا یکی از دوستان که در کجاوه انیس من بود و در حجره جلیس، به
 رسم قدیم از در درآمد، چندان که نشاط ملاعبت کرد و بساط مداعبت
 گسترده جوازش نگفتم و سر از زانوی تعبّد برنگرفتم. رنجیده نگه کرد و
 گفت:

کنونت که امکان گفتار هست
 بگو ای برادر به لطف و خوشی
 که فردا چو پیک اجل در رسید
 به حکم ضرورت زبان درکشی

کسی از متعلقان منش بر حسب واقعه مطلع گردانید که فلان عزم کرده است و نیت جزم که بقیت عمر معتکف نشیند و خاموشی گزیند. تو نیز اگر توانی سر خویش گیر و راه بجانب پیش. گفتا به عزت عظیم و صحبت قدیم که دم بر نیارم و قدم برندارم، مگر آن گه که سخن گفته شود به عادت مألوف و طریق معروف که آزردن دوستان جهل است و کفارت یمین سهل و خلاف راه صواب است و نقض رأی اولوالالباب ذوالفقار علی در نیام و زبان سعدی در کام.

زبان در دهان ای خردمند چیست
کلید در گنج صاحب هنر
چو در بسته باشد چه داند کسی
که جوهر فروش است یا پیلور

اگرچه پیش خردمند خاموشی ادب است
به وقت مصلحت آن به که در سخن کوشی
در چیز طیره عقل است دم فرو بستن
به وقت گفتن و گفتن به وقت خاموشی

فی الجمله زبان از مکالمه او در کشیدن قوت نداشتیم و روی از محاوره او گردانیدن مروّت ندانستم که یار موافق بود و ارادت صادق.

چو جنگ آوری با کسی برستیز
که از وی گزیرت بود یا گریز

به حکم ضرورت سخن گفتم و تفرّج کنان بیرون رفتیم. در فصل ربیع که صولت برد آرمیده بود و ایام دولت وارد رسیده.

پیراهن برگ بر درختان
چون جامه عید نیکبختان
اول اردیبهشت ماه جلالی
بسلیل گوینده بر منابر قضبان

بر گل سرخ از نم اوفتاده لالی
همجو عرق بر عذار شاهد غضبان

شب را به بوستان یکی از دوستان اتفاق مبتت افتاد. موضعی خوش
و خرم و درختان درهم، گفتی که خرده مینا بر خاکش ریخته و عقد ثریا
از تارکش آویخته.

روضه ماء نهرها سلسال
دوچه سجع طیرها موزون
آن پر از لاله های رنگارنگ
وین پر از میوه های گوناگون
باد در سایه درختانش
گسترانیده فرش بو قلمون

بامدادان که خاطر باز آمدن بر رأی نشستن غالب آمد دیدمش دامنی
گل و ریحان و سنبل و ضیمران فراهم آورده و رغبت شهر کرده. گفتم
گلستان را چنان که دانی بقای و عهد گلستان را وفایی نباشد و حکما
گفته اند هر چه نیاید، دلبستگی را نشاید. گفتا طریق چیست، گفتم برای
تُزهِت ناظران و فُسُحت حاضران کتاب گلستان توأم تصنیف کردن که
باد خزان را بر ورق او دست تطاول نباشد و گردش زمان عیش زبیش
را به طیش خریف مبدل نکند.

به چه کار آیدت ز گل طبق
از گلستان من بسر ورقی
گل همین پنج روز و شش باشد
وین گلستان همیشه خوش باشد

حالی که من این بگفتم دامن گل بریخت و در دامنم آویخت که الکریم
اذا وعد وفا. فصلی در همان روز اتفاق بیاض افتاد در حسن معاشرت و
آداب محاورت، در لباسی که متکلمان را به کار آید و مترسلان را بلاغت

ببفازید. فی الجمله هنوز از گلستان بقیتی موجود بود که کتاب گلستان تمام شد و تمام آن گه شود به حقیقت که پسندیده آید در بارگاه شاه جهان بنام، سایه کردگار و یرتو لطف پروردگار، ذخر زمان و کشف امان، المؤید من السماء، المنصور علی الاعداء، عضدالدولة القاہرہ، سراج الملة الباہرہ، جمال الانام، مفخر الاسلام، سعد بن الاتابک الاعظم، شاهنشاه المعظم، مولى ملوک العرب و العجم، سلطان البر و البحر، وارث ملک سلیمان، مظفرالدین ابی بکر بن سعد بن زنگی ادام الله اقبالها و ضاعف جلالها و جعل الی کل خیر ما لها و به کرشمه لطف خداوندی مطالعه فرماید.

گر الصفات خداوندی اش بیاراید
نگسارخانه چینی و نقش ارتنگی ست
امید هست که روی ملال در نکشد
از این سخن که گلستان نه جای دلتنگی ست
علی الخصوص که دیباچه همایونش
به نام سعد ابوبکر سعد بن زنگی ست

دیگر عروس فکر من از بی جمالی سر بر نیارد و دیده یأس از پشت پای خجالت بر ندارد و در زمره صاحبان منتجلی نشود، مگر آن گه که منتجلی گردد به زیور قبول امیر کبیر عالم عادل مؤید مظفر منصور، ظہیر سریر سلطنت و مشیر تدبیر مملکت، کشف الفقرا، ملاذ الغریبا، مربی النضلا، محب الاتقیاء، افتخار آل فارس، بین الملک، ملک الخواص، فخرالدولة والدین، غیث الاسلام والمسلمین، عمدة الملوک والسلاطین ابوبکر بن ابی نصر اطال الله عمره و اجل قدره و شرح صدره و ضاعف اجره که ممدوح اکابر آفاق است و مجموع مکارم اخلاق.

هر که در سایه عنایت اوست
گنہش طاعت است و دشمن دوست

به هر یک از سایر بندگانِ حواشی خدمتی متعین است که اگر در ادای برخی از آن تهاون و تکاسل روا دارند در معرض خطاب آیند و در محل عتاب، مگر بر این طایفه درویشان که شکر نعمت بزرگان واجب است و ذکر جمیل و دعای خیر و ادای چنین خدمتی در غیبت اولی تر است که در حضور که آن به تصنع نزدیک است و این از تکلف دور.

پشت دوتای قلمک راست شد از خرّمی
تا چو تو فرزند زاد مادر ایام را
حکمت محض است اگر لطف جهان آفرین
خاص کند بنده‌ای مصلحت عام را
دولت جاوید یافت هر که نکونام زیست
کز عقبش ذکر خیر زنده کند نام را
وصف تو را گر کنند ورنکنند اهل فضل
حاجت مشاطه نیست روی دلارام را

تقصیر و تقاعدی که در مواظبت خدمت بارگاه خداوندی می‌رود بنا بر آن است که طایفه‌ای حکمای هندوستان در فضایل بزرجمهر سخن می‌گفتند، به آخر جز این عیبش ندانستند که در سخن گفتن بطنی است، یعنی درنگ بسیار می‌کند و مستمع را بسی منتظر باید بودن تا تقریر سخنی کند. بزرجمهر بشنید و گفت اندیشه کردن که چه گویم، به از پشیمانی خوردن که چرا گفتم.

سخندان پرورده پیر کهن
ببیندیشد آن‌گه بگوید سخن
مزن تا توانی به گفتار دم
نکو گوی گر دیر گویی چه غم

بسندیش و آن‌گه برآور نفس
 وز آن پیش بس کن که گویند بس
 به نطق آدمی بهتر است از دواب
 دواب از تو به گر نگوئی صواب

فکیف در نظر اعیان حضرت خداوندی عزّ نصره که مجمع اهل دل
 است و مرکز علمای متبحر، اگر در سیاحت سخن دلیری کم شوخی
 کرده باشم و بضاعت مُرْجَاة به حضرت عزیز آورده و شبه در
 جوهریان جوی نیارد و چراغ پیش آفتاب پرتوی ندارد و مناره بلند بر
 دامن کوه الوند پست نماید.

هر که گردن به دعوی افرازد
 خویشتی را به گردن اندازد
 سعدی، افتاده‌ای است آزاده
 کس نیاید به جنگ افتاده
 اول اندیشه وانگهی گفتار
 پای‌بست آمده است و پس دیوار

نخل‌بندی دائم ولی نه در بستان و شاهدی فروشم ولیکن نه در
 کنعان. لقمان را گفتند حکمت از که آموختی، گفت از نابینایان که تا جای
 نینند پای نهند. قدم الخروج قبل الولوج. مردی ات بیازمای و آن‌گه زن
 کن.

گرچه شاطر بود خروس به جنگ
 چه زند پیش باز رویین‌چنگ
 گربه شیر است در گرفتن موش
 لیک موش است در مصاف پلنگ

اما به اعتماد سعت اخلاق بزرگان که چشم از عوایب زبردستان
 ببوشند و در افشای جرایم کهتران نکوشند، کلمه‌ای چند به طریق

اختصار از نوادر و امثال و شعر و حکایات و بیّر ملوک ماضی رحیم
 الله در این کتاب درج کردیم و برخی از عمر گرانمایه بر او خرج.
 موجب تصنیف کتاب این بود و بالله التوفیق.

بماند سالها این نظم و ترتیب
 ز ما هر ذره خاک افتاده جایی
 غرض نقشیست کز ما باز ماند
 که هستی را غمی بینم بقای
 مگر صاحبدلی روزی به رحمت
 کند در کار درویشان دعایی

امعان نظر در ترتیب کتاب و تهذیب ابواب ایجاز سخن مصلحت دید
 تا بر این روضه غنا و حدیقه علیا چون بهشت هشت باب اتفاق افتاد،
 از آن مختصر آمد تا به ملال نینجامد.

باب اول: در سیرت پادشاهان
 باب دوم: در اخلاق درویشان
 باب سوم: در فضیلت قناعت
 باب چهارم: در فواید خاموشی
 باب پنجم: در عشق و جوانی
 باب ششم: در ضعف و پیری
 باب هفتم: در تأثیر تربیت
 باب هشتم: در آداب صحبت

در این مدت که ما را وقت خوش بود
 ز هجرت ششصد و پنجاه و شش بود
 مراد ما نصیحت بود و گفتیم
 حواله با خدا کردیم و رفتیم